

«فلسفه و تعامل جهان و انسان»

گزارشی از بیست و پنجمین همایش بزرگداشت
حکیم صدرالمتألهین (ملاصدرا)

(خرداد ۱۴۰۰؛ تهران)

و معاد؛ بحرانهای زیستی و تأثیر آن بر زیست عقلانی؛ نقش پدیده کرونا در تغییر نگرش بشر نسبت به طبیعت؛ درسهای فلسفی برای جهان پسا کرونا؛ بایسته‌های مناسبات انسانی در جهان پسا کرونا.

بخش ویژه فلسفه و کودک: «فلسفه و کودک» و تربیت برای تعامل با طبیعت و شناخت آن؛ وظیفه والدین در ارتباط کودک با طبیعت و تأثیر آن بر رشد تفکر؛ «فلسفه و کودک» و بایسته‌های مواجهه با بحرانهای زیست‌محیطی؛ تفسیر «بلاهای آسمانی» برای کودک؛ «فلسفه و کودک» و آموزش مدیریت عقلانی بحران؛ فرصتها و تجربه‌های شرایط کرونایی در رشد تفکر کودک؛ «فلسفه و کودک» و مناسبات انسانی در شرایط بحران؛ «فلسفه و کودک» و الگوهای آموزش غیرحضوری؛ محوریت خانواده در تربیت کودکان در دوره‌های بحران؛ حقوق کودک در دوره‌های بحران و قرنطینه؛ رویکرد «فلسفه و کودک» در جهان پسا کرونا؛ کودک و سبک زندگی پسا کرونایی.

پس از فراخوان مقاله عمومی همایش، در مدت مقرر ۱۰۰ عنوان چکیده و اصل مقاله از اساتید، صاحب‌نظران و پژوهشگران حوزه و دانشگاه به دبیرخانه همایش واصل گردید که از آن میان، ۷۳ عنوان چکیده مقاله در شورای علمی همایش پذیرفته شد. مجموعه این چکیده‌ها در یک مجلد گردآوری

بیست و پنجمین همایش از سلسله همایشهای بزرگداشت حکیم ملاصدرا با موضوع محوری «فلسفه و تعامل جهان و انسان»، بروال سالیان گذشته، در خردادماه ۱۴۰۰ برگزار شد.

فرایند اجرایی همایش «فلسفه و تعامل جهان و انسان» از بهمن ماه ۱۳۹۹ آغاز شد و پس از تصویب این موضوع در شورای علمی و هیئت امنای بنیاد حکمت اسلامی صدرا، فراخوان مقاله همایش در ۲۹ زیرعنوان و دو بخش عمومی و تخصصی فلسفه و کودک، تنظیم و اعلان گردید. محورهای فراخوان مقاله عبارت بودند از:

فلسفه و طبیعت؛ طبیعت از منظر حکمت الهی؛ فلسفه و نظام‌وارگی و شعور طبیعت؛ خوی و خصلت طبیعت جهانهای کوچک و بزرگ؛ جایگاه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی طبیعت در حکمت متعالیه؛ فلسفه و مسئولیت انسان در قبال طبیعت؛ حکمت متعالیه و الگوی مطلوب تعامل انسان با جهان؛ تعامل با محیط زیست در سنت اسلامی (با رویکرد فلسفی)؛ بحرانهای زیست‌محیطی از منظر فلسفه اخلاق اسلامی؛ شرور طبیعی از منظر فیلسوفان مسلمان؛ فلسفه، فناوری و محیط‌زیست؛ انسان‌شناسی در اسلام و شیء‌وارگی انسان در دوره مدرن؛ بحرانهای زیستی و درک مرگ

و منتشر گردید. مجموعه کامل مقالات برگزیده همایش نیز بزودی منتشر خواهد شد.

با توجه به شرایط اجتماعی موجود در این ایام و لزوم پرهیز از تجمع بمنظور جلوگیری از شیوع ویروس «کوید ۱۹»، بیست و پنجمین همایش بزرگداشت ملاصدرا بصورت مجازی برگزار گردید. در این راستا، از میان مقالات تایید شده گروهی برای سخنرانی بصورت مجازی دعوت شدند و نهایتاً فایل صوتی این سخنرانیها نیز برای استفاده عموم از طریق پایگاه اینترنتی بنیاد حکمت اسلامی صدرا بنشانی mullasadra.org منتشر گردید.

xxx

حضرت آیت الله سید محمد خامنه‌ای رئیس بنیاد حکمت اسلامی صدرا نیز پیامی بمناسبت این همایش صادر فرمودند که متن آن در ادامه می‌آید:

بِسْمِ اللّٰهِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ

روز اول خرداد، روز حکیم ملاصدرا و روز حکمت و فلسفه است. در این روز علاوه بر انجام همایشها و پژوهشهای فلسفی، درباره مسائل مهم بشری، هم از جهت نظری و علمی و هم از لحاظ ارتباط و تأثیر عملی فلسفه در زندگی بهینه انسانها، بحث میشود و به یافتن یک زندگی شایسته برابر عقل و شرع و قوانین اصیل طبیعت، به دور شدن انسان از پستی و حیوان منشی کمک میکند.

حکمت و اندیشه عقلانی و فلسفی، نخستین بار بوسیله پیامبران و مبلغان ادیان آسمانی به عرصه حیات بشر وارد شد و نگهبان و معلم آن، وارثان پیامبران و عالمان و روحانیان ادیان بودند و پس از آن نیز خردورزان ملل، خوشه‌ی بی از آن را برچیدند، کسانی که بعدها حکیم و فیلسوف نامیده شدند، و به ارشاد اخلاق و سلوک ملت خود پرداختند.

حکمت و فلسفه، امروز بیش از همیشه مورد نیاز بشر و آموختن یک زندگی پرسعادت، منطقی و برابر ناموس طبیعت است و خوشبختانه پس از انقلاب مقدس اسلامی در ایران جایگاه بهتری یافت و نام ایران و ملاصدرا و ابن‌سینا و حکمای دیگر را بر سر زبانها انداخت. امید است مسئولین و مقامات رسمی آموزشی و فرهنگی ما نیز در نشر حکمت و فلسفه بیش از آنچه هست یاری برسانند و نمایندگان بیرونی ایرانی ما آن را بیشتر به گوش جهانیان برسانند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سید محمد خامنه‌ای

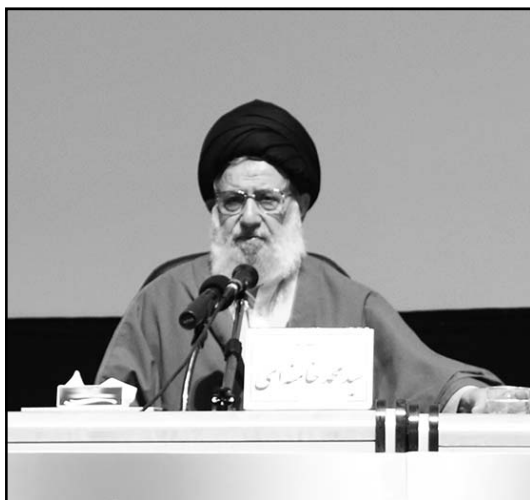
بنیاد حکمت اسلامی صدرا

اردیبهشت سال ۱۴۰۰

xxx

فهرست سخنرانیهای همایش بدین شرح است:
دکتر رضا داوری اردکانی (ملاحظاتی درباره طبیعت و آلودگی محیط زیست)؛ دکتر سید مصطفی محقق داماد (روابط انسان و طبیعت از دیدگاه قرآن مجید و حکمت متعالیه)؛ دکتر غلامرضا اعوانی (طبیعت در حکمت الهی و علم جدید)؛ دکتر کریم مجتهدی (نظام‌وارگی طبیعت در اندیشه ملاصدرا و لایب‌نیتس)؛ دکتر حسین کلباسی اشتری (آیت و طبیعت)؛ دکتر حسن بلخاری قهی (طبیعت، صنعت و فلسفه)؛ دکتر علی‌الهداشتی (تحصیل معنای زندگی در تعامل سازنده با جهان)؛ دکتر قاسم پورحسن (پرسش در باب معنای طبیعت و فلسفه اسلامی)؛ دکتر حسن سعیدی (نظام کیهانی و طبیعت در سپهر معرفتی حکمت متعالیه)؛ دکتر سید موسی دیباج (حد طبیعی و حد اسمی طبیعت نزد اسپینوزا و ابن‌عربی)؛ دکتر مهدی بیات مختاری (اصول پنجگانه رابطه انسان و طبیعت در فلسفه صدرایی)؛

فردا صدرا



«ناموس طبیعت»

بمنابه راهکار سعادت بشر»

آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای
 انسان ذره‌بی در عرصهٔ آفرینش و عضوی از این
 عالم مادی است و طبعاً با مجموعه جهان هستی،
 یعنی همهٔ عوالم خلق و امر، در ارتباط طبعی و قهری
 و ساختاری می‌باشد. مشیت الهی بر این قرار گرفته
 است که جهان آفرینش با تمام اجزاء و اعضای
 خود تعاملی پیوسته و طبیعی داشته باشد، یعنی
 — همانگونه که فلاسفهٔ قدیم معتقد بودند —
 سرنوشت انسان از سویی به افلاک یا عوالم امر و فوق
 بشر و باصطلاح به نفوس فلکی سپرده شده و حیات
 انسانها بر اساس تقدیر الهی — که بر قاعدهٔ خیر محض
 بنا شده — در جریان می‌باشد، و از سوی دیگر عمل و
 اندیشهٔ انسان نیز پژواکی به دستگاه خلقت داشته و
 بر مقدرات ثابت آن اثر (خوب یا بد) می‌گذارد.
 قانون و قاعدهٔ اصلی این جهان بر اساس «خیر»
 — که همان «وجود» و وجود، خیر محض است —
 بنا گذاشته شده و واجب‌الوجود، رحمت و فیض خود
 و خیر و صلاح انسان در جهان را از طریق «اعطاء
 وجود» به آنها می‌رساند؛ هر جا خیر هست وجود
 ظاهر میشود و هر جا خیر نباشد، «شر»، یعنی لاوجود

دکتر رضا ماحوزی (درنگی بر مناسبات انسان و
 طبیعت در جهان پساکرونا)؛ دکتر مهدی ذاکری
 (اخلاق محیط زیست و عرفان اسلامی)؛ دکتر
 محسن پیشوایی علوی (بررسی نقش اخلاق و فلسفه
 محیط زیست در جهان امروز)؛ دکتر افلاطون صادقی
 (رابطه انسان با جهان طبیعت و مبانی آن در رویکرد
 ملاصدرا)؛ دکتر علیرضا صدرا (الگوی رابطه و نسبت
 متعالی انسانی مدنی در جهان زیست)؛ حجت‌الاسلام
 حسین عرب (طبیعت یا خاستگاه معرفت)؛ دکتر
 داود محمدیانی (طبیعت از منظر فیلسوفان یونانی و
 حکیمان مسلمان)؛ دکتر رسول برجیسیان
 (جهان‌شناسی انسانی صدرایی و سلطه حقانی بر
 طبیعت)؛ دکتر سهراب حقیقت (طبیعت متعالی و
 تعالی طبیعت در نظام فلسفی ملاصدرا)؛ دکتر مریم
 سالم (رابطه طبیعت و فراطبیعت بر اساس مبانی
 حکمت متعالیه ملاصدرا)؛ دکتر وحید عزیزی
 (تکامل رفتار، رخدادهای طبیعی و ایمان‌گروی
 فلسفی)؛ دکتر مینا محمدی وکیل (معرفت‌شناسی
 جایگاه طبیعت در حکمت ایرانی و فلسفه غربی و
 تأثیر آن بر ماهیت هنر)؛ دکتر احمد شه‌گلی (کشف
 اخس تکنولوژی از هستی)؛ دکتر هادی جعفری
 (شعورمندی ذرات مادی با تکیه بر مبانی عشق‌شناسی
 ابن‌سینا)؛ دکتر مریم جبه‌داری (فلسفه و مسئولیت‌انسان
 در قبال طبیعت: اکولوژی و اخلاق حیات)؛ دکتر
 محسن ابراهیمی (تبیین‌الگوی مطلوب تعامل انسان با
 طبیعت در فاعلیت بالتسخیر)؛ دکتر جلال خدایاری
 (نقش فلسفه در دوران همه‌گیری کوید ۱۹)؛ دکتر جانا
 عرب‌زاده (نسبت میان طبیعت و انسان بر بنیاد حکمت
 متعالی).

در ادامه خلاصه‌یی از سخنرانی اعضای شورایی عالی
 علمی بنیاد حکمت اسلامی صدرا را می‌خوانید.

و عدم است.

از اینروست که انسان تا هر جا که با نظام طبیعت و قواعد آفرینش - که همان خیر و صلاح اوست - همراه و هماهنگ باشد، خیر بیشتر به او میرسد و آسایش و خوشبختی بیشتری خواهد داشت، و هرگاه که از خط قوانین الهی این عالم منحرف گردد، به شر و بلا و ضرر و آفت و بیماری گرفتار خواهد شد؛ فرقی نمیکند که این انحراف از قواعد تکوین و طبیعت، از طرف افراد باشد یا جوامع و اجتماعات و مجموعه‌های بشری.

اصل ثابت آفرینش جهان و یکی از سنتهای الهی بر آنست که مجموعه جهان که به آن انسان کبیر گفته‌اند، در برابر اعمال بشر - چه فرد و چه جامعه - واکنش نشان دهد و قوای طبیعت، مانند پژواک صدا در کوه، در برابر قانون شکنی بشر پژواکی داشته باشد، که بصورت طبیعی (یعنی بشکل بلاهای شدید و بیماریهای نسل‌برانداز یا طوفان و زلزله و سیل و خشکسالی و مانند آن) خود را نشان میدهد. این سنن الهی خطرزا را ادیان حقیقی بوسیله پیامبران خود به امتها و انسانهای متمرّد و گناهکار - یعنی منحرفان از سنن الهی - معرفی کرده‌اند و «انذار» نموده‌اند، و عقل درون انسان نیز مؤید آن است.

سراسر قرآن مجید پر است از یادآوری ملتها و جوامعی منحرف و گناهکار که در نتیجه بیتوجهی به بیم دادن و انداز پیامبر خود، به کیفرهای کشنده و نابودکننده گرفتار شده‌اند؛ همچون قوم عاد و ثمود و لوط و برخی دیگر، که از صراط مستقیم قوانین الهی دور شدند و خیر و صلاح و آسایش در زندگی را از دست دادند و «شرّ» (یعنی نبود خیر) بر آنها حاکم شد و از داشتن «خیر» محروم شدند.

در اینجا پاسخ یکی از دشوارترین مسائل کلامی،

یعنی مسئله ظهور شرّ در عالم نیز روشن میشود. برخلاف آنچه برخی از متکلمان معتقد بودند که شرّ نیز مخلوق خداوند است و از اینرو پرسش از عدل الهی را بمیان می‌آوردند، پاسخ آن این حقیقت است که جز «خیر» از خدا صادر نمیشود و ظلم به بشر یا منع خیر از او معنی ندارد. اساساً وقوع شرّ در جهان بحسب اصل اولیه آفرینش نیست بلکه بدست و اراده بشر و بسبب «عمل سوء» خود اوست و اعمال بشر، آنجا که «میزان»، یعنی نظم عادلانه جهان را برهم میزند و از قواعد و احکام الهی بیرون میرود (که در قرآن از آن به فسق یاد شده)، سبب میشود که واکنشی بحکم سنن الهی، از جهان مادر و انسان کبیر دریافت کند؛ واکنشی که برای او شرّ و زیان و برهم خوردن آرامش است و گاه حیات او را نیز بخطر می‌اندازد. از اینروست که حکما شرّ را موضوعی عدمی و سلب وجود خیرات دانسته‌اند.

پس خیر و صلاح در امنیت و سلامت انسان در عمل صالح او، یعنی عمل بر نهج طبیعت جهان و قواعد آفرینش و صراط مستقیم است و ادیان و پیامبران آمده‌اند که به بشر انذار کنند، یعنی به آنها بیم دهند و آنها را از خطرهای دنیوی و اخروی طغیان بر طبیعت و تخلف از قواعد حیات سالم بشری (یا همان عمل صالح و پیروی دقیق از احکام)، پرهیز دارند و بترسانند؛ زیرا دین واقعی همان قوانین مکتوب و نسخه‌بی ملموس از سنن الهی است که در آسمان و بتعبیر قرآن کریم - در لوح محفوظ و کتاب مبین وجود دارد و شیوه زندگی بکام و سعادت‌مندانه بشر را در آن نوشته‌اند، و بر پیامبران بصورت کتاب آسمانی قرآن و ... نازل شده است.

هرکس از این قاعده پیروی نکند و از آن سرپیچی و طغیان نماید، در امتحان شکست خورده و به عذاب

الهی دچار خواهد شد، چنانکه قرآن کریم فرموده است: «فأما من طغى* واثرا الحياة الدنيا* فأن الجحيم هي المأوى» (نازعات / ۳۹-۳۷). قرآن نظم عادلانه جهان را «میزان» و ارتکاب گناه و عصیان اوامر الهی را «طغیان» نامیده و میفرماید: «والسما رفعها ووضع المیزان* ألا تطغوا فی المیزان» (الرحمن / ۸-۷). نتیجه انحراف از این صراط مستقیم (یعنی راه راست بیخطر) افتادن در چاه بلاست، که ثمره گناه، یعنی انحراف بشر از راه راست و سرپیچی از فرمان الهی، یعنی قواعد طبیعی جهان و اصول آفرینش، میباشد که هم ستم (= ظلم) به خود است و هم آسیب به جهانی که برای بشر حکم مادر مهربان را دارد. قرآن بصراحت بیان میکند که این انسان است که به خود ستم میکند و ظالم به خود میباشد و ظهور شرور در جهان منسوب به خدا نیست بلکه از عمل خود بشر پدید می آید. در قرآن مجید مکرر آمده است که خدا «ذره و مثقالی» ستم نمیکند و این بشر است که به خود ظلم و ستم مینماید: «ان الله لا یظلم مثقال ذرة» (نساء / ۴۰)؛ «قل هو من عند انفسکم» (آل عمران / ۱۶۵)؛ «و ما ظلمهم الله و لکن انفسهم یظلمون» (آل عمران / ۱۱۷). تمام بیعدالتیها و ستمها و همه شرارتها و شقاوتها و بدبختیها نتیجه خودسری بشر و پا گذاشتن او بیرون از جاده سالم و امن، یعنی

همان صراط مستقیم است. قرآن مجید از این انحراف بشر به «فسق» و «کفر» (کفران نعمت) و «فساد» (یعنی برهم زدن دستگاه طبیعت) تعبیر میکند، که ثمره آن، بحکم قوانین قاطع و سنن الهی ثابت و قواعد تاریخ و فلسفه آن، انواع شرور و خطرها و آسیبها و ضررها میباشد؛ مانند بلاهای طبیعی، خشکسالی، ظهور حشرات و موجودات مضر و بویژه بیماریهای مسری و کشنده مانند وبا و طاعون و ویروسهای دیگر، که در تاریخ آمده و امروز نیز در جهان دیده میشود. کیفی اعمال و گناه بشر گرچه بصورت عواملی طبیعی و بیماری ظاهر میشود ولی همه اینها دستاورد خود بشر و نتیجه کردار غلط و نادرست او میباشد، یعنی اساساً شر در خلق جهان نیست مگر آنکه جهان از دست آزار بشر و نافرمانی او نتنگ آمده و او را به کیفی مبتلا سازد. این رفتار جهان، رفتاری ناخواسته است و گویی روح بزرگ حاکم بر جهان بر اساس و بحکم قانون عدل (یعنی لزوم حفظ اعتدال و نظم جهان و دوام آن بر منهای حکمت و حکم الهی)، خود را موظف مبیند که برهمزنان نظم نظام آفرینش و جهان طبیعت را گوشمالی دهد و آنها را به رعایت این نظم سراسر خیر وادار سازد. «انذار» و «تبشیر»، دو وظیفه انبیاء، همه برای این بود که بشر را به خیر و سعادت رهنمون شوند و او



این عکس مربوط به آرشیو همایش سال ۱۳۹۸ است.

خبرنامه صدر

را از خطرهای انحراف و پیامدهای آن باخبر سازند. عبادت (که بغلط آنرا به انجام مناسک ترجمه میکنند) بمعنی پیروی محض و مخلصانه از اوامر الهی دین است که در واقع بشر را به حقایق و رقایق قوانین طبیعت و شناخت و رسیدن به خیر و فایده (ثواب) رهنمون میشود و از گناه (نافرمانی و طغیان و عصیان) باز میدارد.

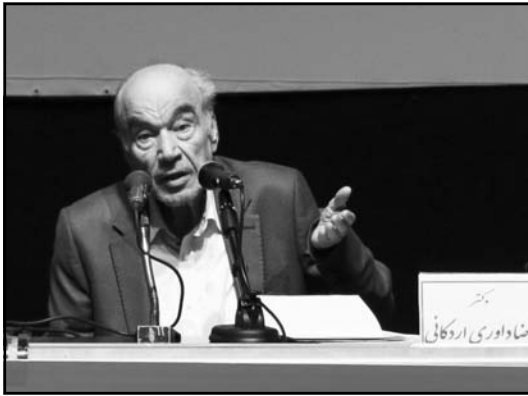
در قرآن برای پیشگیری از انحراف بشر، یعنی همان فساد و انحراف، دو واکنش مختلف و عادلانه بیان شده، نخستین واکنش در برابر اعمال نادرست بشر، بعثت و فرستادن پیامبران است تا علاوه بر آشناسازی آنان با خیر و شر خود و جهان بینی و کردار درست، آنها را به راه راست هدایت نماید. دومین واکنش در صورتی است که عمل انبیاء مؤثر واقع نشود و بشر، شرّ و بلا را برای خود بگزیند، اینجاست که نوبت به عذاب الهی و کیفرهایی میرسد که بصورت بیماری و زلزله و طوفان و سیل و مانند اینها، واقع میگردد و گاه مانند اقوام عاد و ثمود، به هلاک و مرگ و از بین رفتن نسل آنان منتهی میشود.

در قرآن و عرفان و حکمت، این سنت الهی، یعنی دو شکل متضاد «افعال الهی»، تحت عنوان «اسماء الله» آمده است. قرآن (و عرفان نظری) برای خداوند دو دسته صفات معرفی کرده اند که عرفا آنرا به دو دسته صفات جمالیّه و صفات جلالیّه تقسیم نموده اند. صفات جمالیّه، صفاتی مانند رحمان و رحیم و حکیم و علیم و احسن الخالقین و رؤوف و کریم و مانند اینهاست. در روز نخست، و در آغاز آفرینش، اساس عالم هستی بر این صفات بنا شده است و انسان نیز در آفرینش و حیات خود تماماً از همه این صفات (که در واقع همه آنها جلوه های مختلف از یک ذات بسیط و احدیتی بیرقیب است) برخوردار میباشد.

دسته دیگر که آن را صفات جلالیه نامیده اند، صفاتی است مانند، قهار و جبار و منتقم و قاهر، که پس از بروز و ظهور فساد و نافرمانی بشر از دین و از قوانین نظام آفرینش، پدید می آید و بشر را به کیفرهای مناسب میرساند؛ گاه قومی را از میان میبرد و گاه بر آنها عذاب میفرستد و زندگانی آنها را دشوار و نابسامان میسازد تا تنبّه یافته و از خط انحراف به صراط مستقیم و راه راست برگردند و زندگی باسعادت مندی داشته باشند.

تجلی اسماء و صفات جلالی و کیفری نتیجه جرایم بشر ناخلف است که در اصطلاح به آن «شرّ» میگویند و در برابر «خیر» و صلاح قرار میگیرد، و این بدین معناست که وقوع شرّ در کارگاه خلقت جایی ندارد، بلکه شرّ و بلا اثری طبیعی و کیهانی است که بحکم قوانین ذاتی این عالم خود را نشان میدهد، برای آنکه قرار ثابت عدل و اعتدال سماوات و ارض - یعنی جهان و کیهان - برهم نخورد و نظم طبیعی سرشار از خیر و احسان الهی - و صفات جمالیّه او - برقرار بماند و بشر فرصت استکمال و سیر و سلوک روحانی و وصول به جنان و حیات امن جهان ابدی را بیابد. به این اعتبار، اساساً شرّ مخلوق و مصنوع بشر است و نسبت دادن آن به ذات باریتعالی درست نیست، اگرچه از سوی دستگاه مخلوق و مصنوع خداوند صادر میشود؛ همچنانکه زیان و ضرر کیفری که قاضی به مجرمین میدهد، اگرچه از سوی دستگاه قضاست ولی کار آن نیست و دستاورد مجرم یا مجرمین میباشد و به عدل قاضی و حکمت و عدالت او صدمه نمیزند.

از تمام آنچه گذشت نتیجه میشود که بنا بر حکمت الهی، میان انسان و مجموعه جهان آفرینش روابطی پیچیده و قانونمند، و تعاملی دوسویه برقرار است که



خود طبیعت را دوست میدارند و برهم زدن نظم و آرامش را روا نمیدانند اما دست‌کم این را هم در ناخودآگاه خود پذیرفته‌اند که نیروهای سرکش طبیعت را باید تسخیر کرد و تحت اختیار درآورد. این تلقی اخیر به طبیعت و محیط زیست آسیبهایی فراوانی زده و همچنان میزند. در دوران اول توسعه تکنولوژی جدید، آسیبهایی چندان بزرگ نبود یا هنوز ظاهر نشده بود اما از حدود یکصد سال پیش که این آسیبهایی و آلودگیها مشکل‌ساز شد، ناچار باید به آن بیندیشند و ببینند آیا میتوانند چاره‌ی برای آن پیدا کنند؟

از آن زمان کسانی کوشیدند که اگر نمیتوانند همه این آلودگیها را پالایش کنند، دست‌کم از شدت و وسعت یافتن آنها جلوگیری نمایند. برخی نیز در حوزه اخلاق برای دفاع از محیط زیست و حفظ سلامت طبیعت به پا خواستند و از میان آنها دوستداران طبیعت از سیاستمداران درخواست کردند که چاره‌ی بیندیشند تا تعرض به طبیعت بیش از این دوام نیاورد. امر قابل تأمل اینست که کوششهای انجام شده برای حفظ محیط زیست و اقدامات خیرخواهان و حامیان وضع صلح و سازش با طبیعت به نتایج دلخواه نرسیده است. چرا مردمان فضای زندگی خود را آلوده کرده‌اند و اکنون که بازگرداندن سلامت برایشان دشوار شده است کمتر به آن می‌اندیشند؟ آیا میتوان از

انسان بظاهر مختار را با جهان مادر پیوند میدهد و سلامت و سعادت انسان در پیروی از قواعد ثابت و زوال‌ناپذیر جهان آفرینش - و در واقع امر و حکم الهی و رحمت گسترده او - میباشد و هرگاه که از عهده امتحان الهی برنیاید و حسب اقتضائات حیوانی (غیرانسانی) خود طغیان کند و نافرمانی از فرمان الهی از او سر بزند و از راه راست (صراط مستقیم) منحرف گردد، نوبت به تجلی اسماء جلالیه و قوانین و قواعدی میرسد که عذاب و کیفر الهی و بدبختی و سوء عاقبت نامیده شده و بشر منحرف را در این جهان و در جهان آخرت گرفتار میسازد.

«ملاحظاتی درباره طبیعت

و آلودگی محیط زیست»

دکتر رضا داوری اردکانی
مردمان در صرافت طبع خود با طبیعت پیوندی کمابیش دوستانه و مونسانه دارند اما وقتی از طبیعت بعنوان محیط زیست سخن می‌گوییم، وضع و معنا و جایگاهش تغییر میکند، زیرا آن را در نسبت ارتباط با خود در نظر آورده‌ایم. تلقی عادی مردم از طبیعت فراگرفته از تعالیم دینی است که طبق آن طبیعت غایت و نشانه خدا شمرده میشود اما تلقی جدید چیز دیگر است که در عمل منافی با آن تلقی سنتی است.

در دوران جدید طبیعت را در اختیار انسان و ماده‌ی برای تصرف او میدانند. این تلقی در قدیم نبوده است و از قرن شانزدهم و هفدهم با فرهنگ و معنی جدید آن در اروپا پدید آمده و از آنجا به سایر نقاط رفته و در سراسر جهان انتشار و مقبولیت یافته است. در این حادثه مردمان بندرت متوجه شده‌اند که تلقی جدید با تلقی عادی‌شان از طبیعت تفاوت بسیار و گاهی تعارض دارد. مردمان در فطرت اول

راه رفته بازگشت؟ مگر آدمی در زمان ما با علم و تکنولوژی خود قدرتی بیش از همیشه برای تصرف و تسخیر جهان و اداره کارها ندارد؟ برای یافتن پاسخ این پرسشها باید درباره نسبتی که آدمی با جهان دارد بیشتر تحقیق و تأمل کرد.

آیا انسان اختیار این را دارد که هرچه میخواهد در جهان انجام دهد و جهان را به هر صورتی که میخواهد درآورد یا تابع نظم لازم و مقرر جهان و زمان خویش است و باید از آن پیروی کند؟ در اینکه آدمی صاحب علم و سازنده اشیاء و وسایل و بناها و بنیانگذار نظم و شیوه زندگی است تردید نمیتوان کرد، در عین حال باید پذیرفت که علم نظامی ضروری دارد و تابع اراده و اختیار ما نیست. پس اگر از علم برای ساختن و پرداختن زندگی بهره میبریم ناگزیر باید ضرورت آن را نیز تصدیق و قبول کنیم.

اگر طرح تقابل اراده آزاد و ضرورت علم به صورتی که مطرح کردیم به بن بست میرسد شاید بتوان نسبت آدمی با طبیعت و جهان را در ورای دو نسبتی که گفتیم جستجو کرد. نسبت با جهان و دیگران را مردمان دانسته و از روی آگاهی برقرار نمیکنند بلکه آدمیان خود جهانی دارند و جهانی که در آن بسر میبرند اساس و مبانی و فهم و نظم خاص دارد و نسبتهای مردمان در آن معین میشود.

این عالم و اقتضاهای آن را نباید با عادت و رسم زمانه و اقتضاهای فکر و عملکرد آن اشتباه گرفت. عالم انسانی اصول، مبادی و چشم اندازها امکانهای معین و قانون اساسی خاص دارد؛ همان چیزی که بصورت روح جمعی و مشترک میان مردمان درمی آید و راهنمای گفتار و کردار میشود. در این مورد نام این روح فرهنگ است و شاید از آن بتوان بعنوان قانون اساسی جهان نیز تعبیر کرد. اصل حاکم بر جهان

جدید اصل اراده و قدرت تسخیر طبیعت و پیشرفت در علم و صورت بخشیدن به جهان است. فیلسوفان جدید با اینکه با یکدیگر اختلافات شدید دارند، همه وجود انسان و اراده او را اصل میدانند.

فیلسوفان بزرگ اروپا از ماکیاولی، بیکن و دکارت گرفته تا هگل و مارکس، با اختلافهای خود راه جهان جدید و حدود منزههای آن را تفسیر کرده اند. اما در همه این جهانها بخش عظیمی از مردمان و کشورها در حاشیه و پیرامون بخش مرکزی تاریخ قرار دارند و مناطق پیرامونی از امکاناتی که در متن و مرکز یافت میشود، کمتر بهره دارند اما نصیبشان از عوارض و آسیبها و زیانها بیشتر است.

امتیاز جهان جدید نسبت به جهانهای دیگر اینست که اهل آن خود را مأمور ساختن جهان و نظم و زندگی در آن میدانند. این جهان با آزادی ساخته میشود و بر اصل قدرت آدمی تکیه دارد. اما نه دستور ساختن و شرایط و امکاناتی آن از پیش معین شده است و نه هر کس میتواند هرچه خواست انجام دهد، بلکه راه را از باید مبادی تا پایان، با رعایت اصول و قواعد و پرسش و تأمل و پژوهش پیمود. در زندگی خصوصی ممکن است بعضی کارها بدخواه انجام شوند و از بعضی کارها ممکن است پرهیز شود، اما در کاری که مربوط به نظم زندگی و امور عمومی است باید از قاعده و نظم پیروی کرد. در جهان جدید قدرت و آزادی آدمی تصدیق شده است و این جهان شاید تنها جهانی باشد که در آن آزادی عقیده و بیان بعنوان یک اصل پذیرفته شده است اما محدودیتهایی پنهان و آشکار نیز دارد.

مطلوب اینست که هر عالمی به یک ارکست شباهت داشته باشد اما عالم، ارکست نیست که در آن نوازندگان گاهی ساز مخالف بزنند. عالم جدید

هم هماهنگیها و ناهماهنگیهای دارد. این عالم با تحولی هم‌زمان در تفکر و در وجود انسان آغاز شده است. در این تحول، آدمی وجود خود را صاحب قدرت و اراده یافته و تصرف در طبیعت و تسخیر آن را از طریق علم پیش گرفته است. پیداست که این کار خطیر نمیتوانسته نتایج و آثار خوب و بد و احیاناً غیرمنتظره نداشته باشد. تکنیک جدید را اهل صلاح و نیک‌اندیشان برای تأمین آسایش زندگی نساخته‌اند بلکه حاصل تلقی تازه بشر از خود و رویکردش به جهان و طبیعت و اعمال قدرت بوده است. تکنیک وسیله‌ی نیست که آدمیان آن را برای کاربرد و مصرف ساخته باشند بلکه ماهیت تکنیک از آن جهت دشوار است که آن را با وسیله‌سازی اشتباه میکنند. تکنیک گرچه مناسبی با وسیله‌سازی دارد اما بقصد وسیله‌سازی بوجود نیامده است یا دست‌کم وسایلی که میسازد با وسایلی که اهل حرفه‌از قدیم میساختند و هنوز هم میسازند، تفاوتها دارد. سازندگان وسایل و اهل حرفه چیزهایی میساختند که مردمان به آن نیاز داشتند. تکنولوژی هم چیزهایی برای مصرف آدمیان میسازد اما همه آنچه را که میسازد مورد نیاز مردم نیست. تکنولوژی در مردم نیاز بوجود می‌آورد و آنها را به اشیاء تکنیک نیازمند میکند.

تفاوت دیگر اینست که شیء و وسیله شأن و اعتباری جز وسیله بودن ندارد اما اشیاء تکنیک صرف وسیله نیستند بلکه داشتنشان مایه اعتبار و حیثیت است. اشیاء تکنیک در زندگی ما حیثیت و اعتبار دارند و ما مصرف‌کننده صرف آنها نیستیم بلکه گاهی با وابستگی به آنها زندگی میکنیم و نام این با هم بودن را مصرف میگذاریم. تکنیک جدید وسایل و اشیائی میسازد که برای ساختنشان جان و نشاط طبیعت را مصرف میکند و چیزهایی میسازد که پس

از ساخته شدن شاید در کنار فوایدی که دارند آثار مخربشان کم نباشد، تا جاییکه بعضی از ساخته‌های تکنیک سودشان پنداری و وهمی است و اثراصلیشان خرابی و بیماری و مرگ و مصیبت و اخلال در طبیعت کار است. «تکنیک ملازم با اراده‌ی است که بمدد علم سازگار با خود، مسیر خاص تحمیل نظم تکنیک بر همه چیز را میپیماید، بی‌آنکه پروای خرابیهای ناشی از آن را داشته باشد». ممکن است بقصد دفاع بگویند که تکنیک خوب است و زیانی از آن نمی‌زاید و اگر آثار بد دارد از آنست که کسانی آن را بد مصرف میکنند. این توجیه بدی است؛ اگر تکنیک را در راه خوب و بد میتوان بکار برد صاحبان آن چه بد مردمی هستند که به مردمان نمی‌آموزند که چگونه تکنیک را مصرف کنند که عوارض مضر نداشته باشد! اکنون کار ویرانی و آلودگی محیط زیست به جایی رسیده است که دیگر نمیتوان به آن بی‌اعتنا ماند و با کسانی که از حفظ محیط زیست و جلوگیری از نابودی آن دم میزنند هم‌نوایی نکرد و البته این کاری دشوار است. جهانی که در چند قرن اخیر قوام یافته است دیگر نمیتواند طبیعت را به حال خود واگذارد یا بنحوی با آن کنار آید. اکنون قرن‌هاست که نسبت تملک و تصرف جای نسبت قدیم میان انسان و طبیعت را گرفته است. امروزه همه جا از قهر طبیعت و مهار کردن نیروهای آن سخن میگویند، مردم وقتی محیط زیستشان آلوده میشود این آلودگی را اتفاقی و عرضی میدانند و از تکنیک توقع دارند آلودگیهای خودساخته را دفع کند. نظم تکنیک میتواند از ساختن و بکار بردن ماده‌ی که مثلاً به لایه‌ازن آسیب میرساند صرف‌نظر کند اما ناگزیر چیز دیگری را جانشین آن میسازد که آثار و عوارضش را نمیدانیم و البته اگر فشار حامیان محیط زیست و افکار عمومی نبود این تعدیها

هم صورت نمیگرفت.

ما وقتی به رابطه تکنیک با محیط زیست نظر میکنیم بیشتر ظاهر آسیبی را میبینیم که در یکی دو قرن به طبیعت وارد شده است و از آنچه شاید در آینده نزدیک آشکار شود غافلیم. آسیبهای عمده‌یی که به طبیعت وارد شده نه صرف آلودگی، بلکه تهی شدن زمین و هوا و دریا از توان و نشاط و پدید آمدن اختلال در تناسب با خاک و آب هوا و از دست رفتن نیروی نگهدارنده آنهاست. این دیگر آلودگی محیط زیست نیست بلکه عقیم شدن طبیعت و آب و خاک و هواست و عجیب آنکه در جهان ما پروا و نگرانی چندانی در اینباره وجود ندارد. وجه بی‌پروایی شاید این باشد که افق فراروی آدمی تاریخ شده است و آینده تاریخ معلوم نیست و چون اهل نظر خاموشند سوداییان اوهام و خیالات بیهوده و گاه خطرناک مییابند. دریای بی‌نهنگ و ماهی و خاک خشکیده و برهوت بی‌آب یا آب و هوای بی‌اکسیژن نشانه مرگ است! اگر این حرفها را کسی نمیشنود و به آن اهمیت نمیدهد این خود نشانه یک خطر بزرگ و بیگانه شدن با زمین و زمان و بی‌پروایی نسبت به آینده است.

متأسفانه سیاست هم که کارگزار تکنیک شده و به محیط زیست کاری ندارد و سیاستمداران فرصت و توانایی پرداختن به این قبیل امور را ندارند. اصلاً پرداختن به این امور و فکر کردن به آنها شاید در زمره ممنوعیتهای اعلام نشده جهان ما باشد. هر جهانی، حتی جهان آزادی عقیده و بیان، منعها و ممنوعیتهای خاص خود را دارد! نشانه ممنوعیت بحث در باب محیط زیست و تکنیک اینست که اگر بپرسید رفتار کنونی با طبیعت از کجا آمده است و ما را به کجا میبرد، نه فقط تکنیک را در وضع دردناک محیط زیست مقصر نمیدانند بلکه با خیال راحت میگویند

علم و تکنولوژی از عهده رفع همه مشکلات و حل تمام مسائل برمی‌آید. شاید با علم تکنولوژی بتوان بعضی آسیها و آفات را کاهش داد اما اقتضای ذات تکنولوژی حفظ محیط زیست و رعایت نظم طبیعت نیست.

سن من به ۹۰ نزدیک شده است و از حدود ۵۰ سال پیش تاکنون به تجددستیزی و دفاع از سنت متهم بوده‌ام، پروا ندارم که بشنوم این حرفها تکرار گفته‌های رمانتیک ناشی از احساس غربت در عالم تجدد است ولی به صاحبان این قبیل گفته‌ها تذکر میدهم که وقتی در عالم بحث و نظر بجای فهم سخن به حربه تکفیر زشت شمردن و بدنام کردن متوسل میشوند، بدانند که از فکر و نظر اعراض کرده و به پناهگاه غفلت گریخته و جهل را بر علم ترجیح داده‌اند. اکنون در جهان ما نظم مکانیکی تکنیک جای نظم طبیعت را گرفته است. آنچه تاکنون اتفاق افتاده تسخیر منابع نجیب زمین و دریا بوده است و نیروهای سرکش همچنان در کارند؛ مگر مقابله‌یی با سیل، زلزله، گرم شدن زمین و آب شدن یخهای قطبی شده است و میشود؟ نیروهای سرکش طبیعت مثل سیل و زلزله بر اثر دخالت در نظم و ترتیب زندگی، ساخت‌وساز شهرها و روستاها و برهم خوردن نظم طبیعی و سامان کم و بیش طبیعی آنها، زیانبارتر شده است. نسبت دادن خشونت به طبیعت که آن را ماده و جسم مرده می‌انگارند نیز سخنی است که باید در آن تأمل کرد. اگر امروز طبیعت را خشن می‌انگارند و خشونت تکنیک را نمی‌بینند شاید وجهش این باشد که در قوام جهان متجدد زشتی با زیبایی، تلخی با شیرینی، خشونت با ملایمت، قهر با مهر، جنگ با صلح و ضرورت و آزادی در کنار هم قرار گرفته‌اند و خشونت تکنیک بانحاء مختلف از جمله با مرهم شرف علم و



اخلاقی است و بهمین دلیل باید بدنبال راه‌حلی فکری بود. انسان به این باور رسیده که باید به ادیان الهی پناه ببرد زیرا نگاه ادیان الهی به عالم هستی یکسویه نیست. در نگرش مادی، طبیعت بمتابۀ پدیده‌یی دیده میشود که بشر تنها باید از آن بعنوان وسیله و ابزاری برای التذاذ و لذتجویی و کامیابی مادی خود بهره ببرد. طبیعی است که چنین نگاهی نه تنها برای طبیعت قداست و حرمتی قائل نیستند بلکه حتی آن حرمت و قداستی که ادیان الهی در گذشته و امروز برای طبیعت قائل بودند را خرافه و موهوم می‌پندارد.

بر اساس حکمت متعالیه در مقام جمع میان برهان، قرآن و شهود و عرفان، میتوان راه‌حلی برای این وضع ناخوش پدید آورد. اصل و نظریه مهم ملاصدرا اصالت وجود است که بر آن احکام و آثاری مترتب کرده است. اما به قول استاد مطهری، اجل به ملاصدرا مهلت نداد تا همه توالی و لوازم مترتب بر اصالت وجود را استخراج و استنباط و استنتاج نماید و تنها توانست برخی از آنها را ارائه دهد. ما میتوانیم به همان اصولی که او مطرح نموده و لوازمی که بر آن مترتب است، رجوع کرده و پاسخ سؤالات خود را بگیریم. یکی از اصولی که بر اصالت وجود مترتب شده اصل وحدت وجود است؛ وجود از مبدأ ازلی و بینهایتش که مبدأ

آزادی و تسلی آنها پوشانده میشود.

نکته عجیبی که نمیتوانیم درباره آن تأمل نکنیم و شاید خیلی زود به تصدیق ناگزیر شویم، اینست که چاره‌یی اساسی برای تغییر و حتی تعدیل وضعی که وضع کرده‌ایم، وجود ندارد زیرا از علم و تکنولوژی که نمیتوان روی برگرداند؛ از آن روی برگرداند، به کجا رو کنند؟! وضع کنونی هم نمیتواند ادامه یابد! گویی علم و تکنیک باید باشند و کار خود را بکنند تا زمانی فرا رسد که دیگر زمین و هوا و دریا چیزی برای مسخر شدن نداشته باشد! مدرنیته یکی از جهانهای ممکن بوده که در چند قرن اخیر تحقق پیدا کرده است. این جهان مثل همه جهانها تاریخی است و جهان تاریخی نه میزان حقیقت است و نه مثال کمال. جهان مدرن، جهان تکنیک است و تکنیک آثار مفید و مضر دارد. دیدن آثار مضر آن را نباید جسارت و بی‌پروایی تلقی کرد. اتفاقاً شناخت آسیبها و آفاتی که به محیط‌زیست وارد شده است توانایی می‌خواهد و این توانایی جز با درک آسیبها و زیانها و شناخت منشأ آنها حاصل نمیشود. با این شناخت است که دست‌کم میتوان به اندازه صرفه‌جویی‌هایی که مردم جهان توسعه‌یافته در مصرف آب و برق و بنزین میکنند، از آلودگی محیط‌زیست نیز کاست.

«روابط انسان و طبیعت

از دیدگاه قرآن مجید و حکمت متعالیه»

دکتر سیدمصطفی محقق داماد

امروز انسان دریافته که بحران محیط‌زیست را تنها بوسیله ادیان الهی و اعتقادات دینی میتواند حل کند، زیرا این بحران که باعث شده طبیعت روز بروز چهره زشتی پیدا کند و زندگی را برای بشر تلخ کرده و قدرت تنفس را از او گرفته است، بحرانی فکری –

واجب الوجود است تا هیولای اولی در طبیعات و اجسام، همه مقول بالتشکیک و تنها یک هستیند. از ایندو، اصلی دیگری منتج شده و آن اینکه حیات در تمام موجودات عالم ساری و جاری است و همه موجودات زنده و حی هستند؛ وجود کامل، حیات کامل دارد و وجود ناقص، حیات ناقص. قرآن مجید میفرماید: «یسبح لله مافی السماوات و مافی الارض» (جمعه/۱). مسبح بودن عالم طبیعت مهمترین دلیل زنده بودن آن است. همه موجودات حیات دارند؛ حیاتی که یک سر آن حیات الهی است. موجودات چون حیات دارند، مقدسند. همه موجودات، اعم از درخت و خورشید، دریا، صحرا و کوه، خداوند را تسبیح میکنند و به ذکر باریتعالی مشغولند.

ملاصدرا در مورد طبیعت پنج اصل از قرآن کریم آورده است و همه آنها را ابتدا برهانی و سپس عرفانی میکند (این دسته‌بندی متعلق به من است و در فرصت مناسب آن را ارائه خواهم داد).

اصل اول: طبیعت مخلوق خداوند است، بنابراین نباید در برابر آن سجده کرد بلکه سجده تنها مخصوص خداوند است.

اصل دوم: جهان آیه خداوند است. در تفسیر ملاصدرا، با توجه اصل وحدت وجود تشکیکی، آیه بمعنای نشانه نیست بلکه بمعنای نمود است. جهان هستی آینه و مجلای صفات حق تعالی است. آیه و صاحب آیه هر دو بر یک چیز دلالت دارند نه اینکه بین آنها جدایی باشد. آیه نشان‌دهنده خداوند است نه دلیل بر وجود او.

اصل سوم: چون خداوند خود را در آینه جهان نشان می‌دهد، تنزیه طبیعت تنزیه اسماء‌الله است. ملاصدرا نتیجه می‌گیرد که انسان مأمور حفظ و آبادانی زمین است. این نکته بسیار مهمی است. خداوند

انسان را از زمین پدید آورده و او را مأمور کرده تا زمین را آباد کند. از نظر قرآن، عبادت انسان و دستیابی به حیات طیبه و رزق طیب، در گرو آباد کردن زمین است. یک وجه و معنای آباد کردن اینست که انسان در روی زمین فساد نکند؛ خداوند از همان ابتدای خلقت بشر از او قول گرفته است که در زمین فساد نکند. بهره‌برداری بی‌رویه از طبیعت موجب فساد زمین میشود.

اصل چهارم: طبیعت متعلق به کل بشریت است. نه فقط انسان امروزی بلکه همه انسانها، چه نسلهای گذشته و چه آنهایی که در آینده خواهند آمد، از صفات بخشنده‌گی خداوند و رحمانیت واسعة او برخوردارند. سراسر هستی از همان نخست مشمول رحمت واسعة حق تعالی بوده است و در نتیجه همه موجودات در بهره‌مندی از مواهب طبیعی با هم شریکند. از این مطلب نتیجه می‌گیریم که ما حق نداریم بیش از نیاز خود از مواهب طبیعت برداشت کنیم و آن را از بین ببریم بلکه باید هر کاری که در آباد کردن زمین از دستمان برمی‌آید انجام دهیم. اگر بیش از نیازمان از طبیعت استفاده کنیم به حق همه بشریت تجاوز کرده و مرتکب گناه اسراف شده‌ایم.

اصل پنجم، اصل ممنوعیت نابود ساختن گیاهان و جانوران است. قرآن کریم در سوره بقره قدرتمندان را مذمت میکند (آیه ۲۰۵) که وقتی به قدرت میرسند کاری بجز فساد و نابودی انجام نمیدهند و نسل بشر را قطع کرده و همه چیز را از بین می‌برند. اما هستند کسانی هم که هم وقتی به قدرت میرسند خود را قربانی بشریت و کسانی میکنند که مدیریت آنها را به عهده دارند (آیه ۲۰۷). یکی از راههای جان دادن در راه خدا اینست انسان خودش را فدای خلق خدا کند و قانون هستی اینست که این فداکاری بی‌جواب

فردا
مصدر



نمایند؛ بقول مولانا:

نان دهی از بهر حق، نانت دهند

جان دهی از بهر حق، جانت دهند

اگر در راه خدا انفاق کنیم، خداوند چند برابر مالی که انفاق کردیم به ما برمیگرداند؛ این از مقولهٔ مادی. از نظر معنوی هم اگر جان خود را در راه الهی فدا کنیم خداوند همهٔ وجودمان را جان خواهد کرد:

گر بریزد برگهای این چنار

برگ بی برگیش بخشد کردگار

گر نماند از جود در دست تو مال

کی کند فضل الهت پایمال

هرکه کارد گردد انبارش تهی

لیکش اندر مزرعه باشد بهی

تمامی این اصول نشان میدهد که حفظ طبیعت و پرهیز از تخریب آن، هم برای خود انسان امروزی سودمند است و هم برای کل بشریت. باشد که با این نگاه الهی با جهان روبرو شویم.

«طبیعت

در حکمت الهی و علم جدید»

دکتر غلامرضا اعوانی

بطور کلی علم جدید و حکمت قدیم دو رویکرد متفاوت ولی مکمل یکدیگر دارند که هرکدام در جای خود مهم است. نگاه علمی، دیدگاه نسبتاً مادی دربارهٔ طبیعت است و نگاه حکمی، دیدگاهی الهی؛ مسلماً وجود را نمیتوان بدون دیدگاه الهی در نظر گرفت اما دید مادی نیز جای خود را دارد. علم جدید درصدد تبیین قواعدی است که بر جهان محسوس حاکم است، یعنی آنچه ما در عالم میبینیم یا آن را در آزمایشگاه مورد تحلیل قرار میدهیم. اما دید حکمت الهی به مسئله جهان بمتابه یک کل میپردازد، از اسفل السافلین تا اعلیٰ اعلین. این چیزی است که

در جهان امروز مفقود است.

برای اینکه اهمیت علم طبیعت و حکمت طبیعی را نزد ملاصدرا دریابیم لازم است که پیدایش علوم جدید در غرب را با فلسفهٔ طبیعت نزد حکمای اسلامی، بویژه ملاصدرا مقایسه کنیم.

ملاصدرا و دکارت معاصر هم بودند، با مقایسه دیدگاه ایندو دربارهٔ طبیعت میتوان به جایگاه دیدگاه حکمت متعالیه دست پیدا کرد. درست است که دکارت فیلسوف اصالت عقلی است اما دیدگاه او شبیه دیدگاه مادی است، زیرا کل عالم را کمیت محض میدانست. بعقیده او غیر از انسان که از روح برخوردار است، هیچ چیز دیگری در عالم روح ندارد. عالم کمیت مطلق دارد و فاقد نفس و روح است. این نگاه در ادامه به آنجا رسید که کسانی مانند لامستری و اولباخ گفتند انسان نیز نفس ندارد و ماشین خودکار است. کم کم این نتیجه حاصل شد تمام عالم مادی است و مکتب ماتریالیسم در غرب قوت گرفت. اساس این نگرش، اومانستی است و در چنین نگرشی دید الهی جای ندارد.

اما در سوی دیگر، ملاصدرا در رسالهٔ ایقاظ النائمین میگوید: «هیچ چیزی در عالم نیست مگر اینکه اصل آن یک حقیقت الهی است و سررئانی دارد...». خداوند در همه چیز ظهور و حضور دارد و آن چیز آیه و علامت وجود حق است. بنابراین همه

چیز را باید هم از وجه تنزیهی و هم از وجه تشبیهی ببینیم. عالم صورت حق است و انسان مظهر تام و تمام حق تعالی. عالم تفصیل وجود انسان است یعنی اجمال همه حقایق را میتوان در انسان دید و تفصیل آن را در عالم؛ البته نه در عالم حسی بلکه در تمام عوالم. هستی مظهر حقایق ربانی و الهی است و خداوند رب العالمین است. بنابراین در حالیکه دکارت جهان را جهان کمی صرف و فاقد شعور و آگاهی تصور کرده است، ملاصدرا برای هستی وجه الوهی قائل است. این همان حقیقت هستی است و رسیدن به حقیقت اشیاء کار حکمت الهی است نه علم.

ملاصدرا برهانی اقامه کرده درباره اینکه ما حس را فقط در صفات ظاهری میبینیم در حالیکه در وجود هر موجود طبیعی، همه صفات درهم تنیده شده‌اند حتی اگر نتوانیم آنها را با حس ادراک کنیم. این صفات حق است که در اجسام ظاهر شده است و همه صفات اجسام، ظهور صفات حقند. البته ملاصدرا این مطلب را از قرآن گرفته است. در نگاه الهی کتاب وجود رحمت رحمانی است و بنابراین خیر محض است.

نظریه حرکت جوهری، مبحث عالم صغیر و عالم کبیر، فرشته‌شناسی حکمت متعالیه، اصل وحدت وجود و دیگاه ملاصدرا درباره برخورداری همه موجودات از حیات و علم، از اصول جهان‌شناسی حکمت متعالیه هستند. عالم از علم الهی پدید آمده است. علم تجربی مرتبه‌ی از علم است و مراتب علم، مراتب علم حقند. عالم از علم الهی پدید آمده است؛ نصف حکمت همین است که امروز از آن غفلت دارند.

در نگاه ملاصدرا هر چیزی آیه خداست و بر این

دلالت دارد که هستی واحد است. ملاصدرا حکمت قرآنی را درباره طبیعت احیا کرد. او بسیاری از آیات قرآن را از دیدگاه طبیعت برهانی کرده که خیلی به آن توجه نشده است. ملاصدرا در تمام کتاب اسفار و کتابهایی که اواخر عمرش نوشته، به آیات قرآن استشهاد کرده و در آنها تدبیر و تأمل کرده است. اندیشمندان دیگری نیز آیات قرآن را زیاد نقل کرده‌اند ولی در آنها تدبر نکرده‌اند، اما نقل تنها کافی نیست و فهم و تدبر بسیار مهم است. مثلاً او در یکی از کتابهای خود درباره حرکت جوهری حرف زده و بعد از اینکه برای آن برهان آورده و آن را اثبات کرده است، به قرآن کریم استناد میکند: «و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب» یا آیه کریمه «بل هم فی لبس من خلق جدید».

به هر جهت، ما باید بدانیم که علم جدید تا حدی ما را به جلو میبرد. این علم انسانی است. علم باید با همه مراتب وجود انس داشته باشد. این حکمت است که ما را پیش میبرد. این دو باید لازم و ملزوم یکدیگر باشند. تمام مصائب بشر جدید را من در یک چیز میبینم اینکه فلسفه از حکمت جدا شده است. در فلسفه جدید عمداً فلسفه را از حکمت جدا کرده‌اند. در غرب این اتفاق افتاده است، در میان ما هم کم‌کم دارد اتفاق می‌افتد. جدایی فلسفه از حکمت در عالم اسلام رخ داده است و این گرایش در حال تقویت است. اسلام یکی از نادرترین فرهنگها و تمدنهایی است که حکمت را ادامه داده است ولی متأسفانه در زمان ما به آن توجه نمیشود. حکمت را نباید خواند بلکه باید آن را فهمید و تطبیق داد، مثل طبیعی که علم طب بداند ولی مورد استعمال آن را نداند؛ چنین طبیعی به درد نمیخورد. ما باید دنیای امروز را بشناسیم، ببینیم مصائب آن چیست و برای



رهگذر بین فلسفه ملاصدرا و فلسفه لایب‌نیتس آلمانی تا حدودی ارتباط برقرار میکنم؛ برای اینکه بتوانیم از برخی افکار ملاصدرا نسبت به علوم بهره‌مند شویم باید از افکار لایب‌نیتس نیز استفاده کنیم.

در درجه اول باید انسان را موجودی جاندار در نظر گرفت و قبل از هر چیز حیات انسانی مطرح است. ما امروزه موجودات زنده را براساس نباتات، حشرات و حیوانات دیگر و بالأخره انسان بررسی میکنیم، در گذشته در برخی از ممالک بویژه در آسیای دور نفس طبیعت را نوع انسان میدانستند. موجودات انسانی فقط شامل انسان نیست. با اینکه انسان طبیعت را در خودش و خودش را در طبیعت منعکس میکند ولی طبیعت هم مثل انسان دارای شعور و عقل و جسم است و حیات دارد و زنده است. امروزه بحران محیط زیست بوجود آمده است دلایل بسیاری اثبات میکند که ما در تخریب طبیعت مقصر بوده‌ایم. افسانه‌ها و اسطوره‌ها میتوانند به ما کمک کنند و نشان دهند که گذشتگان تا چه اندازه به طبیعت اهمیت میدادند و از آن مراقبت میکردند. اگر به موجودات اعم از نباتات، حشرات و حیوانات توجه کنیم میبینیم که هر کدام به سبک خود و در حد امکانات وجودی و حیاتی خود با محیط زیستشان یعنی با طبیعت، تعامل دارند. مثلاً گیاه به رطوبت گرایش دارد و در جهت

آنها راه‌حلی پیدا کنیم.

حکمت ما سرمایه بزرگ فرهنگ ماست ولی نه اینکه آن را بصورت کتابی حفظ و تکرار کنیم. حکمت باید در وجود انسان متحقق باشد، نه اینکه مفهوماً فقط یک چیزی در ذهن مرور شود. حکمت باید وجوداً و تحققاً باشد و بتوان آن را با مسائل روز تطبیق داد. امروز اگر حکمت باشد گره‌گشای خیلی از مسائل است و مصائبی که از نبودن حکمت بوجود آمده برطرف میشوند. مشکلات محیط زیست و بیماری کرونا پاسخ طبیعت به انسانهاست که بیمحابا بر آن تاختند. این ویروس به هرکجا میرود به همان شکل درمی‌آید؛ انسان باید بفهمد که طب همه چیز نیست. درست است که طب جای خودش را دارد ولی باید با حکمت متعالیه الهی عجین شود. این چیزی است که مورد نیاز دنیای امروز است و ملاصدرا حرفهای بسیاری برای جهان امروز دارد.

«نظام‌وارگی طبیعت»

در اندیشه ملاصدرا و لایب‌نیتس»

دکتر کریم مجتهدی

فلسفه، حُب حکمت است چون خواه و ناخواه مبتنی بر تبادل نظر، مباحثه و گفتگوست. تا تفکر در افکار دیگران انعکاس نیابد انسان پیشرفت نمیکند و کار او جنبه زنده و بنیادی نمی‌یابد. این موضوع فقط درباره فلسفه صدق نمیکند بلکه در مورد تمام علوم، فنون و صنایع و حتی هنرهای مختلف میتواند صادق باشد. پژوهش و تحقیق بمعنایی در تمام قلمروها بیشتر جنبه جمعی و اجتماعی دارد حتی اگر نتیجه این تحقیقات بنام یک شخص واحدی آمده باشد. مطالب من در این سخنرانی ذیل موضوع فلسفه و نظام طبیعت و نظام‌وارگی آن قرار میگیرد. در این

مخالف زمین رشد میکند؛ وقتی گیاه خشک میشود تعاملات و گرایشها و داد و ستدهایی که با طبیعت دارد تمام میشود. حشرات بر اساس غریزه زندگی میکنند؛ تا حشره‌یی بحد معینی میرسد فعالیت غریزی آن شروع میشود. غریزه همان هوش و عقل حشره است. حشره بخوبی با محیط‌زیست تعامل برقرار میکند و در کارش تخریب نیست و ارتباطش با طبیعت بصورت نظام‌واره است. حیوانات دیگر فاقد هوش انتزاعی هستند ولی هوش حسی - حرکتی دارند و یاد میگیرند. انسان هم غریزه دارد و هم گرایش؛ مثلاً ما به طرف نور گرایش داریم ولی از سرما روی گردانیم، ما میتوانیم انطباقمان را مدیریت کنیم، ما دارای هوش عملی نیز هستیم و میتوانیم کارهای فنی انجام دهیم، میتوانیم از دستهایمان استفاده کنیم، ما نسبت به جانداران دیگر دو دست آزاد داریم و این دو دست آزاد هوش حسی - عملی را به فنون و صنایع تبدیل میکند. ما واجد هوش انتزاعی نیز هستیم، یعنی میتوانیم مفهوم‌سازی کنیم، میتوانیم فکر کنیم، میتوانیم فکر بسازیم. مشخصه این مفهوم ذهنی که میسازیم کلی بودن آن است، قابل اشاره نیست و بعینه تعیین خارجی ندارد.

حسن این مفاهیم کلی ایجاد قدرت پیشبینی است، ما زمان آینده را پیش‌بینی میکنیم. زمان گذشته را همراه داریم و سعی میکنیم از تجربه گذشتگان بهره ببریم و پیشرفت کنیم. اما گویی بشر با این پیشرفت کم‌کم به خود غره‌شد و همانطور که در سیاست ندانم‌کاریهای نادرستی انجام میدهد، ظلم میکند، مردم ضعیف را زیرسلطه خود میگیرد و کارهای عبث بسیاری مرتکب میشود، درباره محیط‌زیست هم افراط میکند، بطوریکه امروز گاهی هوش ما، پیشرفت ما، صنایع و فنون ما و حتی گاهی عقل ما، به ضرر انسانیت کار میکند.

ما این مسائل را از اواخر قرون وسطی با فلسفه‌های جدید در غرب میبینیم، مثلاً روش جدید علوم را از فرانسیس بیکن انگلیسی داریم؛ او با فلسفه خودش و روش خودش نشان داد که انسان بدن‌بال قدرت است نه حقیقت. وقتی هدف انسان قدرت باشد باید طبیعت را تسخیر نماید و بصورتی دریاورد که بتواند از آن حداکثر استفاده را بکند. دکارت جهان را صرفاً امتداد میدانند و معتقد است جهان چیزی جز امتداد و حرکت نیست. بر این اساس، او هماهنگی طبیعت و نظام‌واره‌گی را از آن سلب میکند؛ طبیعت فقط با هندسه و مکانیک قابل تقسیم و بهره‌برداری است. اما لایب‌نیتس در فلسفه خود قائل به هماهنگی شد و معتقد است طبیعت بر اساس هماهنگی پیشین بنیاد برقرار است و اگر ما این هماهنگی را در نظر نگیریم و جهان خارجی خودمان و طبیعت را فقط جسم و حرکت بدانیم، زندگی خودمان را مختل کرده‌ایم. بنظر من این یک هشدار خاص در قرن هجدهم بود که عملاً مورد استفاده واقعی قرار نگرفت. اما بحث اصلی ما ملاصدراست. کاری که بر اساس فلسفه ملاصدرا میتوان در جهان جدید امروزی انجام داد چیست؟ فلاسفه قدیم یونان همه قائل به طبیعت و یک ماده‌المواد بودند. ارسطو بدن‌بال طبیعیات، مابعدالطبیعه را آورد و مابعدالطبیعه وی مکمل طبیعیات اوست و همدیگر را تکمیل کرده‌اند. بعدها در اروپای غربی و همچنین در شرق، نزد مسلمانان این تفکر با سنتهای ابرقلس، پروکلس و فلاسفه نوافلاطونی ادغام شد. بعضی حتی در اقامیم سه‌گانه نوافلاطونیان علل چهارگانه ارسطو را قرار دادند. در سنت ارسطو این علل جنبه عرضی و افقی دارند یعنی کنار هم هستند اما در عصر جدید نزد مسلمانان، با ادغام این سنت با سنتهای دیگر، این علل جنبه عمودی پیدا میکنند و عبارتی یک روحی در آن دیده

میشود. فلسفه ارسطویی نزد مسلمانان رایج میشود و بعد به غرب می‌رود، غربیها نیز از مسلمانان اقتباس میکنند و گاهی به جان بیشتر از بقیه اهمیت میدهند. ابرقلس و پروکلس، جان را قبل از عقل و خرد قرار میدهند، امری که در فردوسی هم خیلی روشن بنیاد شده است؛ «به نام خداوند جان و خرد/ کزین برتر اندیشه برنگذرد». این جان حیات است و اصل آن است و قبل از خرد است و خرد نباید به جان صدمه بزند. اگر دقت کنید در سنت ارسطو نیز مسئله جان و خرد وجود دارد که شاید مورد توجه ملاصدرا نیز بوده است. ارسطو معتقد به جواهر پنجگانه است که عبارتند از: قوه، فعل، جسم، نفس و عقل؛ عرض دهگانه است و آخرین عرض همان جوهر است که خودش پنجگانه است. اما بنظر من قوه و فعل نمیتوانند جوهر باشند، قوه و فعل میتوانند یک چیز باشند و جسم و نفس و عقل نیز با هم میتوانند یک جوهر باشند. اگر قوه و فعل را جوهر ندانیم میتوانیم جواهر سه‌گانه ارسطو را به هم نزدیک کنیم و آنها را یک جوهر بنامیم. این کاری است که لایب‌نیتس انجام داد و اسم آن را «جوهر فرد» گذاشت؛ یعنی یک جوهر هست که شامل جسم و نفس و عقل است، این همان تک جوهری است که لایب‌نیتس آن را «مناد» نامیده است. او قوه و فعل را که جوهر نیستند، توانایی و پویایی خوانده است.

همین وضع را – البته با تفسیرهای جدید – در سنت ملاصدرا نیز میبینیم. ملاصدرا درباره انسان از جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء صحبت کرده است. انسان نخست جسم است، بعد که بسوی بقا می‌رود باقی میماند و بر اثر کامل شدن و کمال، بقای خود را بصورت روح تحقق میبخشد. این مسئله همان حرکت جوهری ملاصدراست. حرکت جوهری

ملاصدرا بنحوی در لایب‌نیتس نیز منعکس شده است؛ آن قوه و فعل حرکت است و این جواهر سه‌گانه است که با هم یکی شده‌اند. حال، اگر تفسیر لایب‌نیتسی را درباره ملاصدرا در نظر بگیریم، میتوانیم ملاصدرا را در علوم جدید دخیل بدانیم؛ همانطوریکه لایب‌نیتس در علوم جدید دخیل است. لایب‌نیتس فیزیک نیوتن و فیزیک اروپایی را پذیرفت و یک فیزیک دینامیک خاصی را قبول دارد. از این رهگذر میتوان ملاصدرا را به علوم جدید نزدیک کرد و از او برای حفظ سلامت طبیعت کمک گرفت. بر اساس هماهنگی طبیعت با حرکت جوهری ملاصدرا که دارای سه جنبه مختلف جسمانی، نفسانی و روحی است، میتوانیم بگوییم چگونه میشود علوم را واجد کمال نهایی کرد.

در سنت ملاصدرا اخلاق، ناموس انسان است و همان هماهنگی پیشین بنیاد و همان نظام وارگی ناموس طبیعت است. ناموس همان لغت نوموس یونانی است، نوموس بمعنای قانون است؛ ناموس انسان یعنی قانون بنیادی او. این در مورد طبیعت هم صادق است. اخلاق الهی‌یی که ملاصدرا از آن صحبت میکند نوعی انطباق با ناموس حرکت جوهری طبیعت است؛ یعنی من حافظ ناموس طبیعت می‌شوم و از آن نگهداری میکنم و از تخریب طبیعت حذر میکنم، همانطوریکه ناموس و شرافت انسانی خودم را حفظ میکنم و خودم را از تخریب دور نگه میدارم. بنظر من فلسفه‌های سنتی ما باید امکان کاربرد خود را در جهان آینده پیدا کنند، یعنی اینگونه نشود که بعضی مطالب را بتوان با ملاصدرا بیان کرد و برخی مطالب را نه. ما باید امکانات را استخراج کنیم و این امکانات را با مقایسه میتوان استخراج کرد. بر این اساس میتوان ملاصدرا را به تمام معنا به جهانیان شناساند. بزرگداشت ملاصدرا برای اینست که حافظ



و اصطلاحی این واژه گفته‌اند، عبرت و مشتقات آن، متضمن نوعی سیر از ظاهر به باطن و دریافت حقیقت امور و فهم وجه ربطی و فقری عالم ممکنات است. ۳. همچنین در کلام خدا، از «مسخر» شدن آسمان و زمین برای انسان سخن رفته است. تأمل در معنای این واژه، از سویی تأکیدی است بر معنای آیه بودن این مظاهر و از سوی دیگر، تذکره بر این معناست که مالک حقیقی آنها نه آدمی، بلکه خداوند خالق و قادر است. چنانکه از منطوق بسیاری از آیات قرآن استفاده میشود، فهم مالکیت حقیقی کائنات، با فهم حقیقت توحید تلازم دارد، از آنرو که مالکیت با مفاهیمی چون اراده و مشیت نیز پیوند می‌یابد.

۴. اگر چیزی در حکم نشانه‌یی از نشانه‌های الهی لحاظ شود، نمیتواند محل تصرف آدمی و بازیچه دست انسان و مطامع وی واقع گردد و این تلقی قرآنی و توحیدی، دقیقاً با تلقی متأخر و مدرن از طبیعت بمثابه محل تصرف و صحنه قدرت‌نمایی و مداخله بشر ناسازگار است؛ تصرف و مداخله‌یی که طبیعت را از محل سکونت و آرامش آدمی به محل ناآرامی و ستیز و تخریب و بحران بدل ساخته است.

ملاصدرا باشیم و جایگاه او را حفظ کنیم، نه فقط برای امروز و نه فقط برای فضای مجازی، نه فقط برای اینکه در برابر گذشته دیگران به گذشته خودمان تکبر داشته باشیم، ما باید آینده‌ساز باشیم و آینده‌بهتری برای جامعه انسانی ترسیم کنیم.

«آیت و طبیعت»

حسین کلباسی اشتری

طبیعت، آیت الهی است. این سر فصلی از فصول کتاب خدا درباره کائنات عالم، از جمله موجودات جهان پیرامونی ماست. آسمانها و زمین و شب و روز و مواید و کشت و زرع و حیات و تنوع و دگرگونی موجودات، از جمله مصادیقی هستند که در آیات فراوانی از قرآن کریم، بمثابه مخلوقات الهی - یا در اصطلاح رایج، بمثابه مظاهر طبیعت - شمرده شده‌اند. از آنجا که در کلام الهی، در حکم آیات و نشانه‌های الهیند، به اقتضای «آیه» بودنشان، آدمی به تفکر و تأمل در آنها دعوت شده است. با مراجعه به برخی تفاسیر متأخر، میتوان برخی از لطایف مندرج در آموزه‌های قرآنی را در این زمینه استخراج کرده و مورد تأمل قرار داد (از جمله موارد ذیل):

۱. بنا بر تلازم میان معانی و مفاهیم متضایف، آیه بودن چیزی مستلزم دلالت بر وجود ذوالآیه است، همانند نسبتی که میان ظاهر و باطن یا کمال و نقص یا علت و معلول بر قرار است که با لحاظ یکی از طرفین تضایف، وجود طرف دیگر نیز ضروری مینماید و در غیر اینصورت، اطلاق واژه آیه / آیات بر چنین پدیده‌هایی نمیتوانست وجهی داشته باشد.

۲. در قرآن کریم، در اغلب مواردی که از شأن آیه بودن این پدیده‌ها یاد شده، به وجه «عبرت» قرار گرفتن آنها نیز تصریح شده و چنانکه در معنای لغوی

ملاصدرا